

در این شماره:
به یاد آن که تسلیم نشد
جمهوری اسلامی در انتظار کيفر
دارند برای خواب ما هم خواب می بینند
دیوارها چگونه فرو می ریزند
انقلاب کمونیستی و خدا باوران
باز هم طرح زن ستیزانه دیگری در مجلس ارتجاعی تصویب شد

آتش . شماره ۳۷ . آذر ۱۳۹۳
email: atash1917@yahoo.com

آتش

سرسخن

نامه ها و

برنامه ها



به بهانه ۱۶ آذر (روز دانشجو)

دانشگاه: تفاوت درک ها و سیاست ها

استراتژی انقلاب سوسیالیستی اند. اما در سراسر بیانیه هیچ اشاره ای به خطوط کلی جامعه آینده نمی شود. هیچ نشانه ای از اینکه نویسندگان چه درکی از روابط و نهادها و ارزش های نوین دارند نیست. در شرایط امروز، و با توجه به اختلاف درک ها و مجادلاتی که بر سر مفهوم سوسیالیسم و جمع بندی و سنتز انقلاب های سوسیالیستی روسیه و چین در قرن بیستم جریان دارد، نمی توان از تلاش برای به گردش درآوردن دوباره شبح کمونیسم بر فراز ایران سخن گفت اما حرفی در مورد کدام سوسیالیسم نزد، به علاوه، تعبیر «یکی از مهم ترین اهداف مبارزات آزادیخواهان کمونیست ها» از امر در هم شکستن دولت حاکم، تعبیری مبهم و محدودنگرانه است. سرنگونی دولت طبقاتی توسط انقلاب قهرآمیز، کلید دگرگونی ریشه ای جامعه در همه ابعاد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی است که بدون آن، همه چیز توهم است.

بیانیه خاطرنشان می کند که: «طراحی استراتژی مبارزه البته بدون توجه به موازنه قدرت بین طبقات، توازن قوا در فراکسیونهای تشکیل دهنده دولت، مراکز اصلی قدرت در ساخت دولت، مراکز اصلی مقاومت در جانب مردم،

ادامه در صفحه ۴

بر فراز ایران می گوید حاوی کج اندیشی ها و ابهاماتی است. از این رو نه می تواند به جهت گیری انقلابی و سیاست گذاری رادیکال جنبش دانشجویی کمک کند و مهربری کمونیستی را حداقل بر حرکت بخش هایی از مبارزان این جنبش بگوید و نه قادر است عناصر آگاه و متعهد کمونیست را برای تقویت صفوف جنبش کمونیستی از میان پیشروان جنبش دانشجویی تربیت کند. به عقیده ما در شرایط کنونی نقد این کج اندیشی ها و ابهامات به روشن کردن استراتژی انقلاب اجتماعی (کسب قدرت سیاسی و ساختمان دولت نوین و جامعه نوین سوسیالیستی) که می تواند و می باید پایه اتحاد پیشروان انقلابی و رادیکال باشد کمک خواهد کرد.

بیانیه «دانشگاه سنگر آزادی» از اینجا آغاز می کند که «تحقق خواست رهایی بشر، آنچنانکه کمونیسم در پی آنست، مستلزم در هم شکستن دولت سرمایه داری» است و ادامه می دهد که «این یکی از مهم ترین اهداف مبارزات آزادیخواهان کمونیست ها» است. ظاهراً شروع رادیکالی است اما این حرف نه کامل است و نه کاملاً صحیح. نابودی کهنه و ساختن نو یک کلیت به هم پیوسته است. اینها دو جزء لاینفک

بیاید تا بی مقدمه مقاله ای را که به بهانه ۱۶ آذر روز دانشجو نوشته می شود به مسائل کلیدی و مجادلات مهم مربوط به جنبش دانشجویی و سیاست کمونیستی انقلابی در قبال این جنبش اختصاص دهیم. نشریه آتش در سرمقاله شماره ۳۵ خود که عنوانش «دانشگاه: سیاست گریزی، ناگزیری سیاست» بود کوشید ضمن توصیف فضای عمومی حاکم بر دانشگاه های کشور در آستانه اول مهر ۹۳، ظرفیت مبارزاتی واقعی را که پشت این آرامش نهفته است و نقاط گسلی که مبارزات دانشگاه می تواند از آنجا سر بلند کند مورد تاکید قرار دهد. هم زمان با انتشار این مقاله، بیانیه «دانشگاه سنگر آزادی» نیز از سوی گروهی از فعالان چپ در چند سایت اپوزیسیون از جمله در «طبقه دات کام» انتشار یافت که تلاش می کرد اهمیت دانشگاه و جنبش دانشجویان را برای پیشبرد استراتژی کمونیست ها در مقابله با قدرت سیاسی به لحاظ تئوریک و عملی روشن کند و بر این پایه رهنمودهایی برای تغییر شرایط کنونی که آن را با عبارت «سیاست گریزی» تعریف می کرد پیش گذارد. این بیانیه علیرغم اینکه از هدف بزرگ به گردش درآوردن دوباره شبح کمونیسم

روزنامه وال استریت جورنال چاپ آمریکا به تاریخ ۶ نوامبر (۱۶ آبان) نکات نامه اوباما به خامنه ای را منتشر کرد. در این متن تاکید شده بود که هر گونه همکاری آمریکا با ایران در مبارزه با داعش (دولت اسلامی) تا حد زیادی مشروط است به دستیابی طرفین به یک توافق جامع هسته ای. مهلتی که تا زمان نگارش این مقاله برای رسیدن به توافق تعیین شده ۲۴ نوامبر (۴ آذر ۹۳) است. اوباما تاکید کرد که ایران به عنوان یک نیروی بالقوه مهم می تواند در قبال برنامه های نظامی که در دستور کار آمریکا قرار دارد و در کارزار دیپلماتیکی که برای عقب راندن داعش از مناطق نفوذش به راه افتاده نقشی سازنده و با مخرب بازی کند. انتشار اخبار مربوط به نامه نگاری اوباما همراه شد با مذاکره مستقیم و فشرده جان کری وزیر امور خارجه آمریکا با محمد جواد ظریف در مسقط پایتخت عمان. موضوع رسمی این مذاکره، مسئله هسته ای بود اما طرفین در واقع می خواستند یک بار دیگر در مورد مناسبات سیاسی و اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی و آمریکا و جایگاه ایران در آینده منطقه به بحث و چانه زنی بپردازند.

رسانه های جمهوری اسلامی و آمریکا بر سر نامه اوباما سر و صدای زیادی به راه انداختند و کوشیدند افکار عمومی را سمت و سو دهند. کوشیدند کاری کنند که مردم ایران و منطقه سرنوشت خود را در دست ستمگران ببینند و به قهر و آشتی های اینان امید ببندند. کوشیدند وانمود کنند چیز جدیدی اتفاق افتاده است. این در حالی است که بین طرفین مدت هاست مذاکرات پنهانی انجام

ادامه در صفحه بعد

می‌شود و نامه نگاری صورت می‌گیرد. درست همان موقع که بلندگوهای جمهوری اسلامی شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند و رسانه‌های آمریکا رژیم ایران را به عنوان دشمن شماره یک جهانی معرفی می‌کردند، نشست و برخاست‌ها در کشورهای مختلف از جمله در همین عمان انجام می‌شد.

آنچه جدید است اما جهشی است که در رقابت‌ها و درگیری‌های بین‌المللی به ویژه در منطقه خاورمیانه صورت گرفته و به روند جنگ‌های نیابتی شدت بخشیده است. کل ساختار سیاسی و سلسله مراتب قدرت در این منطقه به لرزه افتاده و مرزهای ترسیم شده در قرن بیستم زیر سوال رفته است. خاورمیانه به بازار مکاره‌ای تبدیل شده که در آن منابع اقتصادی، نیروهای انسانی، ارتش‌ها و ایدئولوژی‌های رنگارنگ را تاخت می‌زنند یا به حراج می‌گذارند. خریداران، قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری امپریالیستی‌اند و دلان، رژیم‌های ضد مردمی نظیر جمهوری اسلامی و حاکمان کشورهای عربی و نیروهای واپس‌گرایی مثل داعش. در این بازار شلوغ، سگ صاحبش را نمی‌شناسد و هیچکس نمی‌داند و مطمئن نیست که دست آخر چه چیزهایی به چنگ خواهد آورد و به چه قیمتی.

آنچه امروز جمهوری اسلامی در جریان مذاکرات آشکار و پنهان بر سرش بازارگرمی می‌کند منابع عظیم انرژی (نفت و گاز)، نیروی انسانی قابل توجه ۷۶ میلیونی و جغرافیای سیاسی ویژه ایران به عنوان یک چهارراه منطقه‌ای است. اما فقط این نیست.

جمهوری اسلامی نفوذ سیاسی و اقتصادی در کشورهایی مثل عراق و لبنان و سوریه و تا حدی افغانستان را روی میز گذاشته است؛ نیروی گسترده و نسبتاً مجهز نظامی و امنیتی‌اش را در سطح منطقه؛ توان ایدئولوژیکش را به مثابه اولین رژیم ثنوکراتیک اسلامی و پایگاه مهم اسلام سیاسی؛ قدرت سرکوب و حفظ نظم داخلی‌اش را نسبت به نظام‌های بی ثبات و در حال فروپاشی خاورمیانه. تک تک این امتیازات، از دید قدرت‌های امپریالیستی پنهان نیست. او‌با‌ما با در نظر داشتن برنامه‌های استراتژیک آمریکا برای کسب هژمونی جهانی، وضعیت دنیای امروز و ظرفیت‌های جمهوری اسلامی است که به خامنه‌ای نامه می‌نویسد.

هر چند به نظر می‌رسد که ایران و آمریکا در این دور از مذاکرات با ۵+۱

به توافق نزدیک شده‌اند اما دستیابی به چنین توافقی می‌تواند برای آمریکا و رقبای اروپایی، روسی و چینی‌اش نتایج متناقضی در بر داشته باشد. به این معنی که دست یک امپریالیست را ناگهان قوی‌تر کند و رشته‌هایی که دیگران طی سال‌ها بافته‌اند را یک مرتبه پنبه کند. تناقض دیگر، به جایگاه سایر کارگزاران و مهره‌های منطقه‌ای سرمایه‌داری جهانی (از ترکیه گرفته تا عربستان) مربوط می‌شود. توافق آمریکا با ایران بدون شک بر منافع این دولت‌ها تاثیر خواهد گذاشت و می‌تواند باعث نگرانی، عصبانیت و حتی چرخش این‌ها به سمت رقبای آمریکا شود.

نه امپریالیسم آمریکا می‌تواند نسبت به این احتمالات بی تفاوت بماند و نه جمهوری اسلامی می‌تواند فارغ از فشارها و تدابیر احتمالی رقبای آمریکا خود را به آغوش آمریکا اندازد. اختلاف نظرها و بدبینی‌هایی که امروز در صفوف هیئت حاکمه آمریکا و جمهوری اسلامی نسبت به «توافق جامع» بین دو دولت مشاهده می‌شود به این چنین احتمالاتی نیز مربوط است.

بنابراین به احتمال زیاد فشارها بر جمهوری اسلامی و باج‌گیری‌ها از سوی مراکز گوناگون قدرت امپریالیستی ادامه خواهد یافت و با عقد قراردادهای اسارت بار اقتصادی و بسط روابط دیپلماتیک و سیاسی بین ایران و آمریکا و غرب همراه خواهد شد. اظهارات و اقدامات نه چندان دوستانه مقامات کنگره آمریکا علیه جمهوری اسلامی (که بازتاب سیاست‌گذاری‌های عمومی طبقه حاکمه آمریکا است) و توسعه تجارت خارجی و از سرگیری سرمایه‌گذاری‌های غربی در شرکت‌های خودروسازی ایران نشانه‌های فوری همین روند است. اما جدیت و نیاز طرفین به نزدیکی بیشتر و تغییر کیفی در روابط فی مابین زمانی مشخص خواهد شد که قراردادهای پایدار و پُر دامنه در زمینه نفت و گاز و برقراری روابط دیپلماتیک کامل و رسمی شکل عملی به خود بگیرد.

سران و باندهای اصلی جمهوری اسلامی بدون شک خواهان پیشرفت چنین روندی هستند و به واقع ادامه حیات نظام و حفظ و گسترش منافع و قدرت خود را وابسته به آن می‌دانند. آن‌ها ملزم به دادن تضمین و جلب اعتمادند. بخشی از این تضمین‌ها همراهی عملی و موثر جمهوری اسلامی با برنامه‌های آمریکا برای کنترل بحران منطقه‌ای و شرکت در جنگ‌های نظامی و امنیتی علیه نیروهایی مثل داعش است. بخش دیگر، قدر قدرتی در داخل و برقراری ثبات و سکوت قبرستانی

در جامعه ایران با چماق سرکوب. اگر جمهوری اسلامی نتواند چهره‌ای با ثبات از خود ارائه دهد، قدرت‌های امپریالیستی اعتماد لازم را به او نخواهند کرد و پشتش را نخواهند گرفت. تشدید سرکوب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که امروز شاهدش هستیم و به صورت افزایش اعدام‌ها، اسیدپاشی بر زنان، تصویب قوانین سرکوبگرانه و مهار کننده به ویژه علیه زنان و جوانان، و گسترش تبلیغات ایدئولوژیک مذهبی بروز می‌کند کاملاً به اعتماد سازی جمهوری اسلامی در بارگاه آمریکا و غرب ربط دارد.

استخوان‌های مردم زیر فشار استثمار و فقر خرد می‌شود، جسم‌شان توسط ماشین سرکوب به خون کشیده می‌شود، روح‌شان زیر چماق ایدئولوژی مذهبی و شلاق پدرسالاری و زن ستیزی تکه تکه می‌شود تا قدرت‌های امپریالیستی به جمهوری اسلامی اعتماد پیدا کنند. از دید امپریالیست‌ها این رژیم پوسیده زمانی ارزش حمایت و دوستی پایدار دارد که بتواند مقاومت و اعتراض توده‌های مردم را مهار یا محدود کند؛ محیطی امن و مناسب برای فعالیت سرمایه و کسب سودهای کلان از خون و عرق زحمتکشان و غارت منابع کشور تامین کند، شرایط بازتولید و استفاده از نیروی کار ارزان میلیون‌ها زن و مرد و بازار مصرف گسترده ایران را برای سرمایه جهانی فراهم کند.

واقعیت جز این نیست. دل بستن به بهبود روابط جمهوری اسلامی و آمریکا و مهیا شدن زمینه برای فعالیت بیشتر سرمایه‌های امپریالیستی در ایران، توهم مسمومی است که حاکمان ستمگر اسلامی و اربابان سلطه گر دنیای امپریالیستی رواج می‌دهند. این جور خواب و خیال‌ها محصول تبلیغات رسانه‌های فریبکار داخلی و بین‌المللی است. باید با افق یک انقلاب ریشه‌ای، با برنامه و استراتژی و تشکیلات رهبری کننده کمونیستی که جامعه و دنیایی کاملاً متفاوت را نمایندگی می‌کند، این توهم را پاک کرد و این خواب و خیال‌ها را به هم زد. باید فضایی ایجاد کرد که این دو نیروی منسوخ تاریخی (قدرت‌های امپریالیستی و مرتجعان بنیادگرای مذهبی چه در قدرت باشند چه نباشند) نتوانند تنها صحنه گردانان تحولات خاورمیانه باشند. نه فقط مردم ایران و منطقه که کل انسان‌های تحت استثمار و ستم هیچ نیازی به هیچکدام از این دو منسوخ ندارند. برای خلاص شدن از کشتار و فقر و فلاکت و بردگی، برای رسیدن به رهایی و بهروزی و رفاه، باید تکلیف همین‌ها را یکسره کرد. ■

په پکاه آن که تسلیم نشک



آرش واحدی پسر ۱۷ ساله تهرانی به جرم ارتداد به مرگ محکوم شد. ماجرا در روزی از روزهای تعطیل به مناسبت سالگرد ارتحال خمینی شروع شد. او اسط خرداد ماه امسال، آرش در پارک با یک شیشه مشروب الکلی دستگیر می‌شود. در درگیری لفظی، مامورین به اعتقادات او مشکوک می‌شوند و به خاطر پافشاری آرش بر حرف‌ها و عقایدش، روانه زندانش می‌کنند. کتاب‌های یافت شده در منزل وی از جمله آیات شیطانی و چند کتاب از مارکس و داروین ضمیمه پرونده می‌شود تا قاتلان بساط خون‌ریزی را جور کنند. آرش واحدی از پیشنهاد برگشت به اسلام و اظهار پشیمانی شجاعانه خودداری کرد و حکم قاضی بی‌رحم جامه عمل پوشید. آرش قبل از اجرای حکم آرش ناپدید شده بود. وکیلش هیچ اثری از او در زندان‌های جمهوری اسلامی پیدا نکرد. حتی با مراجعه به دادگاه جواب منفی گرفت و هیچ نامی از او در پرونده‌ها یا رایانه‌های قوه قضائیه نیافت. پس از گذشت چند هفته از گم شدن آرش از پزشکی قانونی خبر می‌رسد که جنازه او مدت‌هاست در سردخانه پزشکی قانونی است و از خانواده آرش می‌خواهند تا جنازه را تحویل بگیرند. آرش واحدی را در نیمه اول مهر ماه به قتل رساندند. او در برابر بیعدالتی زانو خم نکرد و زمانی به زمین افتاد که دیگر مرده بود. آرش و امثال آرش همیشه در خاطره ما زنده خواهند ماند تا محکم‌تر در مسیر سرنگونی رژیم قدم بگذاریم. ■

«آتش»

جمهوری اسلامی به جرم قتل عمد در انتظار کیفر است

قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی و پایه‌های وقوع جرائم را که چیزی نیست جز سیستم ارتجاعی جمهوری اسلامی (سرچشمه فقر و ستمگری و مردسالاری و بی فرهنگی) به چالش بکشد؛ مزدوران حکومتی را افشا کند و جنبشی توده‌ای علیه حبس‌های گسترده و اعدام که عمدتاً جوانان و زنان را هدف گرفته بر پا کند. اگر قرار است دستگاه حکومتی وادار به عقب نشینی شود با اعتراض و مبارزه خواهد شد و نه با گدائی و گریه و زاری. مشکل مردم در جمهوری اسلامی این نیست که قوانینش اساساً عادلانه‌اند اما بد تفسیر می‌شوند یا بد به اجرا گذاشته می‌شوند. آوردن بهانه‌های پوچی مانند اینکه فرهنگ مردم همین است و چشم در مقابل چشم را قبول دارند و تنها راه چاره جلب رضایت اولیا دم است فقط به ادامه این وضع کمک می‌کند.

در این نظام، حکومت خود هم دادستان است و هم مجری و هم قاضی. شاکی خصوصی وقتی به رسمیت شناخته می‌شود که رویکردش، منافعش و نتیجه شکایتش به نفع حکومت باشد. آخر کجای دنیا، تصمیم به کشتن یا زنده نگهداشتن انسانی را به اصطلاح به کسانی می‌سپارند که از انتقام کور و منفعت خویشاوندی پیر و ی می‌کنند و از مسائل

زنجیره‌ای، بازجویانی که ستار بهشتی را زیر شکنجه کشتند، بسیجی‌های که در خیابان به روی ندها و سهراب‌ها شلیک کردند و... را آزاد می‌کند. تنها زمانی که کلیه قوانین ارتجاعی نابرابر و ضد مردمی جمهوری اسلامی به خصوص قصاص و قوانین ویژه زنان ملغی شود می‌توان حرف از تغییر در وضعیت قضائی زد. به جای این قوانین ارتجاعی باید قوانینی را تدوین و برقرار کرد که به نفع ستمدیدگان باشد و با ارزش‌های مترقی و نوین و رهایی بخش همخوان باشد. تنها زمانی که کل دم و دستگاه سرکوبگر حاکم با یک انقلاب سوسیالیستی



ریحانه جباری
در وصیتنامه خود از سحر مهابادی یاد می‌کند که به مدت هفت سال هم بند بودند. جرم سحر اینست که شوهرش را هنگامی که با چاقو در خیابان دنبالش می‌کرد طی یک درگیری به قتل رسانده است. سحر مهابادی در آستانه اعدام قرار دارد. باید با تمام قوا از او پشتیبانی کنیم.

خارج هم بود. مقتول سوار بر ماشین گرانقیمت و با وعده دادن دستمزدی بالا برای انجام کار دکوراسیون فرضی ریحانه جباری را به خانه‌ای متروکه که متعلق به عمه‌اش بود کشاند تا از او سوء استفاده جنسی کند. تا به او تجاوز کند. در مواجهه با حکم اعدام ریحانه، فعالین جنبش زنان، مخالفان رژیم، مخالفان مجازات اعدام و کسانی که از هر زاویه‌ای حکم قصاص را ناعادلانه و غیر انسانی می‌دانند کوشیدند از اجرای این حکم جلوگیری کنند. در این مبارزه که وسعتی جهانی داشت شاهد دفاع جانانه و خستگی ناپذیر از ریحانه بودیم. این

مبارزه برای مدتی حدود یک سال حتی حکم اعدام را به عقب انداخت. شگفتا که بعد از اعدام ریحانه جباری ضعیف و مرتبط با جریان اصلاح طلب و سبز با ترس و لرز و بگم نگم اعلام کرد «اگر پرونده ریحانه رسانه‌ای نمی‌شد ممکن بود که خانواده سربندی وی را ببخشند و اعدام نشود.» به طور مثال هلیا صدیقی شاعره مدافع جنبش سبز موسوی - کروبی در بیانیه‌ای که در فیسبوک به اشتراک

آنچه باعث شد جمهوری اسلامی علیرغم مخالفت گسترده‌ای که در داخل و خارج از کشور با حکم قصاص و اعدام ریحانه جباری بر پا شد سرانجام این جنایت را عملی کند نیازی است که به قدرت نمایی و ایجاد رعب و وحشت به ویژه در میان زنان دارد. قوه قضائیه با دار زدن ریحانه می‌خواست بر هویت پدرسالار و مردسالار نظام حاکم و قوانین پوسیده مذهبی که قصاص جلوه‌ای از آن است تاکید بگذارد. در مقابل، ریحانه جباری با جسارت ایستاد و حاضر به تسلیم در برابر باند اطلاعاتی‌ها و قاضیان نشد. حاضر نشد دروغ‌هایی که می‌خواستند به آن اعتراف کند را به زبان بیاورد. او با قبول مرگ حقانیتش را به اثبات رساند و زبان گویای بسیاری شد که هر لحظه در معرض آزار و تجاوز جنسی به سر می‌برند و می‌خواهند مقاومت و خشم‌شان را فریاد کنند؛ اما روابط و ارزش‌های کهنه حاکم بر جامعه پدرسالار و مردسالار دچار تردیدشان می‌کند و راه گلولی‌شان را می‌بندد.

جنایتکار، قوه قضائیه جمهوری اسلامی است

در این جنایت و قتل عمد حکومتی کل دستگاه قضائیه حکومت نقش داشت. قوه قضائیه در جامعه طبقاتی علیرغم ادعا و ظاهر عادلانه‌اش نماینده منافع طبقه حاکمه و کلیه ارزش‌های ارتجاعی است. درست همانگونه که قانون علیرغم ظاهر بیطرفانه و فراطبقاتی‌اش از بنیان‌های نظام و نظم و ثبات مطلوب حاکمان پاسداری می‌کند.

قوه قضائیه جمهوری اسلامی با قوانین شرعی و ارزش‌های برده دارانه - قرون وسطایی‌اش زمانی که پای مزدوران سرکوبگر و مقامات حکومتی پیش می‌آید به توان ۱۰ مطیع و کارگزار ولایت فقیه و سپاه و وزارت اطلاعات می‌شود. چنین بود که در پرونده ریحانه وقتی مشخص شد پای قتل یک مزدور اطلاعاتی در میان است کلیه قاضیان و بازجویان ظاهراً بی طرف کنار رفته و به فرستادگان ولایت فقیه اجازه دادند که در مورد این قتل قضاوت کنند و حکم صادر کنند.

در قتل ریحانه، جنبه طبقاتی هم دخیل بود. ریحانه یک دانشجوی تازه فارغ التحصیل از خانواده کارمندی بود و مرد به قتل رسیده مردی میانسال بسیار ثروتمند و عضو یکی از ارگان‌های سرکوب طبقه حاکمه. او علاوه بر داشتن سابقه عضویت در دستگاه کتیف اطلاعاتی، عضو مافیای واردات دارو از

سرنگون شود می‌توان از عدالت و قانون مردمی صحبت کرد.

تقابل دو حرکت در مقابل قوانین و نهادهای سرکوبگر

مدتی است که جریانی معروف به جنبش بخشش به راه افتاده است. این جریان اساساً تلاش می‌کند که جدا از موضوع هر حکم اعدام یا دلایل وقوع جرم، از ولی دم یا همان خانواده مقتول بخواهد که «برای رضای خدا از حق خود بگذرند.» مدعیان این حرکت می‌گویند که با توجه به قوانین و شرایط موجود از آنجا که در اکثر موارد نهایتاً ولی دم است که در مورد اجرای حکم تصمیم می‌گیرد باید از این طریق پیش رفت. این رویکرد به معنی پذیرش چارچوب قوانین ارتجاعی حاکم و دل بستن به جنبشی محدود و ناقص است. این جریان در تقابل با جنبشی است که تلاش می‌کند کلیه

حقوقی و قضایی هیچ آگاهی ندارند و نمی‌خواهند داشته باشند.

البته تلاش برای مجاب کردن خانواده‌ای که قصد دارد با اجرای قانون ارتجاعی قصاص انسانی را به دار بکشد به خودی خود بد نیست اما موضوع اینست که چنین رویکردی را که اینجا و آنجا می‌تواند نتیجه هم بدهد نمی‌توان جایگزین یک حرکت توده‌ای و آگاهی بخش برای لغو قوانین ارتجاعی حاکم کرد. همان طور که در مورد جنایت حکومتی اسیدپاشی دیدیم این جنبش اعتراضی چشمگیر و به موقع در برابر مراکز قدرت بود که رژیم را حداقل در مقطع کنونی واقعا در مگنه قرار داد. باید مردم را به بلند کردن صدای اعتراض دعوت کرد و نه به آهسته رفتن و آهسته آمدن و نامه نوشتن از موضع ضعف به سنگدلانی که بویی از انسانیت و فرهنگ اجتماعی نبرده‌اند. ■ **کاوه اردلان**

تفاوت درک ها

امکانات موجود و ابزارهای ممکن برای مبارزه و همچنین امکانات، استراتژی‌ها و منافع دیگر نیروهای موجود در جامعه، ممکن نخواهد بود. عباراتی که زیر آن خط تاکید کشیده‌ایم کاملا سوال برانگیز است. چرا باید این دو عامل (توازن قوای جناح‌های حکومتی و مراکز اصلی قدرت در ساخت دولت) در ترسیم استراتژی ما که انقلاب سوسیالیستی در ایران است دخیل باشند؟ توجه داشته باشید که اینجا بحث از تعیین تاکتیک‌های مقطعی نیست؛ بگذاریم از اینکه تاکتیک‌های مقطعی در مسیر طولانی انقلاب نیز باید تابع استراتژی انقلابی باشند، به پیشبرد آن خدمت کنند و به بیراهه رفرمیسم منتهی نشوند. توجه بیانیه به توازن قوای جناح‌های حکومتی می‌تواند به راحتی به اسم رمزی برای آماج قرار دادن فقط یک جناح تبدیل شود و یا تحت عنوان آن چیزی که بیانیه «ضرورت استفاده از فرصت‌های به دست آمده» اش می‌نامد به تکرار جوانب منفی تجربه چپ دانشجویی در دهه ۱۳۸۰ یعنی غرق شدن در علنی‌گرایی و دل بستن به فعالیت‌های نهایتا اصلاح‌طلبانه منتهی شود. دخالت دادن چنین عواملی در ترسیم استراتژی که در گذشته از زبان رویونیست‌های حزب توده به گوش می‌رسید می‌تواند ما را یک روز به دنبال مبارزه مطالباتی مسالمت آمیز بکشاند، روز دیگر به فکر نافرمانی مدنی و شکل‌های «رادیکال» تر مبارزه بیفیتیم یا حتی در دوره‌هایی خیال شراکت در قدرت موجود را در سر بپروانیم.

به نظر می‌آید که مخاطبان اصلی بیانیه، معتقدان به تحلیل‌های کارگریستی هستند و بیانیه می‌خواهد قانع‌شان کند که باید به جای توجه به مبارزات اقتصادی کارگری چشم خود را به سمت دانشگاه بچرخاند. استدلال بیانیه اینست که برای باز کردن فضای سیاسی و ایدئولوژیک و ایجاد شرایط مساعدی که بتوان در آن حزب ساخت امروز باید فعالیت خود را روی مکانی متمرکز کنیم که هم در بازتولید ایدئولوژی حاکم نقش کلیدی دارد و هم دولت در آنجا از نظر سیاسی و ایدئولوژیک آسیب پذیرتر است. این مکان، دانشگاه است. بیانیه می‌خواهد بر دانشگاه مسلط شود و از این طریق هم به بازتولید ایدئولوژی حاکم ضربه بزند و هم ساخت سیاسی‌اش را تهدید کند. بیانیه، دانشگاه را گرانیگاه استراتژی سوسیالیستی می‌داند.

برخلاف این تصور ساده از واقعیت دانشگاه باید تاکید کنیم که قشر دانشجویی از نظر سیاسی و ایدئولوژیک بسیار متنوع

است و جنبش دانشجویی به مثابه بخش مهمی از جنبش روشنفکری، آیینة تمام نمای منافع و تحركات طبقات و قشرهای مختلف است. بخش تاثیرگذار و پیشرو دانشجویان این ظرفیت را دارند که به کمونیست‌های انقلابی تبدیل شوند و پرچم انقلاب کمونیستی را در دانشگاه و به طور کلی در سطح جامعه بالا نگه دارند. اما گرایش‌ها و خطوط و برنامه‌های غیر کمونیستی که بازتاب حرکت قشرهای خرده بورژوازی و بورژوازی موجود در جامعه‌اند نیز پرچم‌های خود را بلند خواهند کرد. حتی اگر شرایطی به وجود آید که بخش قابل توجهی از آن‌ها رخت چپ و سکولار به تن کنند این صف بندی‌های متضاد کماکان وجود خواهد داشت. ایدئولوژی‌های محافظه‌کارانه و تنگ‌نظرانه رایج (خواه در قالب مذهبی، خواه به شکل ناسیونالیستی، مردسالارانه، پدرسالارانه، فردمنشانه بورژوازی) دائما در بدنه قشر دانشجویی بازتولید می‌شود و انتشار پیدا می‌کند. بنابراین دانشگاه خود به خود و به طور عینی گرانیگاه استراتژی سوسیالیستی نیست بلکه این ظرفیت را دارد که تحت تاثیر رهبری کمونیستی و مبارزه سیاسی انقلابی علیه قدرت حاکم، و البته تحت تاثیر مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک معین در صفوف جنبش دانشجویی علیه رفرمیسم و ناسیونالیسم و مردسالاری و باورهای اسارت بار خرافی به یک گرانیگاه استراتژی کمونیستی تبدیل شود.

بیانیه به ارائه تعابیر تئوریک ساده‌انگارانه محدود نمی‌شود و به ترسیم سیاست‌هایی می‌انجامد که در بهترین حالت غیر عملی است و اگر کسی واقعا بخواهد پای انجامش برود به سادگی می‌تواند به پیچ و مهره‌ای در ساختار حاکم تبدیل شود. تحلیل بیانیه اینست که سیستم اقتصادی سرمایه‌داری به سوی تخصصی‌تر شدن پیش می‌رود. نقش تکنولوژی پر رنگ‌تر می‌شود. بنابراین قشر کارگران متخصص گسترش می‌یابد و نقش مهم‌تری درون طبقه کارگر بازی می‌کند. کاری که چپ الزاما باید انجام دهد جذب «کارگران متخصص و مدیران صنعتی متخصص به جبهه پرولتاریا در مبارزه طبقاتی است.» اما این مدیران صنعتی متخصص و نیز قشر مشابه در بخش بهداشت و درمان و آموزش (پزشکان و استادان و معلمان) امروز کجا هستند؟ این‌ها همان دانشجویان کنونی هستند. بنابراین چپ تا دیر نشده و نظام حاکم این‌ها را به بورژوا تبدیل نکرده باید سوسیالیست‌شان کند! ما فعلا به تخیلی بودن این تصویر که کارگران می‌روند تا

به کارگر متخصص تبدیل شوند کاری نداریم؛ حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری امپریالیستی نیز چنین روندی مستقیم و بدون افت و خیز و عقبگرد پیش نمی‌رود و همچنان بدنه اصلی پرولتاریای جهانی را توده کارگران ساده و غیر ماهر و سیال تشکیل می‌دهند. به درک نادرست یکدستی که بیانیه از صفوف نامتجانس دانشجویان ارائه می‌دهد و مبارزه ناگزیر میان خطوط متضاد در صفوف دانشجویان را نادیده می‌گیرد هم کاری نداریم. به این هم نمی‌پردازیم که نه اکثریت بلکه همیشه اقلیتی از این قشر ظرفیت تبدیل شدن به عناصر کمونیست انقلابی را دارد؛ هر چند همین اقلیت کوچک می‌تواند با تلاش و نقشه علمی و روشن به رهبر جنبش سیاسی دانشجویان برای انقلاب اجتماعی تبدیل شود. مساله‌ای که باید رویش انگشت بگذاریم سیاستی است که بیانیه از این تحلیل نادرست بیرون می‌کشد و در مقابل چپ قرار می‌دهد.

بیانیه می‌گوید: «بدیهی است که برای در هم شکستن هژمونی سیاسی دولت، تنها مبارزه جدی سیاسی است که کارساز است. یکی از جدی‌ترین و مهمترین وجوه مبارزه سیاسی رخنه در ماشین دولت و تخریب آن از درون است. بخش اعظم مدیران سیاسی و اجرایی و حتی نظامی از مسیر دانشگاه عبور کرده و خواهند کرد. در هم شکستن ماشین سرکوب دولتی جز با آشنایی و تسلط بر چگونگی عملکرد آن امکان پذیر نیست و این مستلزم حضور در جایگاه‌هایی است که این دسترسی و آشنایی را میسر کند.» این دیگر یک تحلیل نادرست تئوریک نیست بلکه یک جهت‌گیری و سیاست گمراه کننده و خطرناک است. این همان سیاست کودتاگرانه‌ای است که نیروهای رویونیستی مانند حزب توده از قدیم دنبال می‌کردند. فرموله کنندگان این سیاست به توان و ابتکار عمل و استقلال توده‌های آگاه و به حرکت در آمده تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیستی اعتقادی ندارند. باور ندارند که می‌توان و باید ماشین کهنه دولت طبقاتی را از بیرون، از پایین، و از طریق شکل دادن به نهادهای قدرت توده‌ای و در مرکز آن، نیروی مسلح انقلابی در هم شکست. چیزی که بیانیه پیشنهاد می‌کند، به اصطلاح سوسیالیست کردن دانشجویان در ابعاد وسیع و سپس اعزام و استقرار آنان به مثابه مدیر در پست‌های مختلف سیاسی و اجرایی و حتی نظامی دولت ارتجاعی است. بیانیه به خیال خود می‌خواهد ماشین سرکوب دولتی را از راه آشنایی و تسلط بر چگونگی عملکرد دولت از درون

در هم بشکند! شنیده بودیم که جنگیدن را در جریان جنگ می‌توان آموخت. به نظر می‌آید که نویسندگان بیانیه می‌خواهند کارکرد دولت بورژوازی را در جریان ایفای نقش برنامه ریز و مجری برای همین دولت بیاموزند. واقعیت اینست که حتی اگر چنین عنصری در ساختار موجود رسوخ کنند این کارکرد سیستم است که آنان را تابع خود خواهد کرد و شکل‌شان خواهد داد؛ نه بر عکس. این نه فقط در مورد عناصر که حتی در مورد گروه‌بندی‌ها و نهادهای مستقل و خودمختاری که می‌کوشند مستقل از آئورینه مستقیم نهادهای حاکم در فضاهای محدود مدنی و اجتماعی باقی بمانند هم صدق می‌کند. کارکرد سیستم یا آن‌ها را از هم می‌پاشد و یا در درازمدت به زائده خود تبدیل می‌کند و روابط درونی این نهادها را با روابط حاکم همخوان می‌کند.

بگذارید در حد اشاره چند نکته دیگر را هم بگوئیم:

یکم، اگر پُر کردن پست‌های مدیریتی و اجرایی توسط دانشجویان چپی سابق واقعا ممکن باشد آیا «در هم شکستن ماشین دولتی موجود» به یک اقدام بی معنی تبدیل نخواهد شد؟ آیا منطقی‌تر نیست که همین نیرو در درون دولت یک جناح قدرتمند «ترقیخواه» درست کند و با تغییر تناسب قوای درونی، رهبری دولت را به دست گیرد و دولت را به خدمت طبقه کارگر در آورد؟ این پرسش‌ها را از سر طنز و کنایه مطرح نمی‌کنیم. همان طور که قبلا گفتیم، رویونیست‌هایی که رخت چپ و سوسیالیست و کمونیست بر تن داشتند در سراسر دنیا سالیان سال این بیراهه را طی کردند و به عنوان مسیر منطقی تغییر و ترقی در مقابل روشنفکران جوامع نهادند. نتیجه آن شد که خود به بخشی از دستگاه ضدردمی سرکوبگر تبدیل شدند و به آن رنگ و لعاب ترقیخواهی زنده و مبارزات انقلابی قهرآمیز و خیزش‌های عادلانه توده‌ای علیه حکومت‌هایی که در آن مشارکت داشتند را محکوم کردند. هر جا که روشنفکران مردمی به این سیاست امید بستند سرانجام سرکوب خونین و یاس و نومیدی نصیب‌شان شد و فرصت‌های انقلابی از دست رفت.

دوم، این سیاست رویونیستی تمام بخش پایانی بیانیه را که به زنده کردن تجربه‌های ارزشمند جنبش دانشجویی ایران و نام بردن از مبارزات الهامبخش و چهره‌های مبارز اختصاص یافته به حرف و ادعای پوچ تبدیل می‌کند، واقعیت اینست که آن تجربه‌ها

ادامه در پائین صفحه بعد

دارند برای خواب ما هم خواب می‌بینند!



شاید این جمله بدیهی و تکراری به نظر برسد که در دنیای سرمایه‌داری همه چیز به کالا تبدیل شده است. اما همین واقعیت بدیهی را چگونه باید فهمید؟ ما از یک فرایند صرفا اقتصادی صحبت نمی‌کنیم. مساله صرفا قیمت گذاشتن روی هر چیز و هر کس، و سپس چک و چانه زدن و مبادله کالا به منظور کسب سود نیست. سرمایه‌داری دائما بستری سیاسی و ایدئولوژیک فراهم می‌کند و شرایطی عینی و ذهنی را به زور به انسان‌ها تحمیل می‌کند تا با همه چیز از جمله با نیروی کار خودشان مثل کالا رفتار کنند. نظام سرمایه‌داری از طریق دولت خود به طور منظم اعمال قدرت می‌کند. از طریق علم و فن‌آوری شرایط مادی را برای تشدید بردگی مزدی مهیاتر می‌کند.

در سال جاری، چند مطلب به قلم برخی از دانش پژوهان و استادان روشن بین در نشریه لوموند دیپلماتیک به چاپ رسیده که نگرانی عمیق آنان را از سوء استفاده سرمایه‌داری از علم و فن‌آوری بازتاب می‌دهد. عنوان یکی از این مقالات که توسط «جاناتان کری

ری» استاد تئوری هنر مدرن در دانشگاه کلمبیای نیویورک نوشته شده، «پورش به خواب» است. در این مقاله با خبری عجیب روبرو می‌شویم: طی پنج ساله اخیر، وزارت دفاع آمریکا اهمیت ویژه‌ای به پژوهش در مورد پرندگان مهاجر داده است. چرا؟ زیرا دانشمندان متوجه شده‌اند که گونه‌ای از این پرندگان به نام «گنجشک گردن سفید» برخلاف هم‌تایان خود می‌تواند یک هفته تمام در مسیر مهاجرت پرواز کند بی آنکه نیاز به خواب داشته باشد. این پرنده در فصل مهاجرت می‌تواند بدون استراحت پرواز کند، مسیر خود را در شب پیدا کند و غذای خود را تامین کند. پنتاگون هزینه پژوهش در این زمینه را که به ویژه در دانشگاه ویسکانسین دنبال می‌شود تقبل کرده است، تا دانشمندان با مطالعه فعالیت مغز این پرنده بتوانند راهی برای تغییر فعالیت مغز انسان‌ها بیابند. به این معنی که از خواب و استراحت برای دوره‌ای نسبتا طولانی بی نیاز شوند. هدف نهایی روشن است. می‌خواهند سربازانی تولید کنند که نخوابند! می‌خواهند راه مسلط شدن بر خواب

تفاوت درک‌ها

و آن مبارزان اساسا نماد و نماینده اقدام انقلابی مستقیم علیه دولت طبقاتی از بیرون و از پایین بودند و نه استدلالی برای نفوذ کودتاگرانه از درون. با این حساب، ما حق داریم بخش دوم بیانیه «دانشگاه سنگر آزادی» را صرفا یک تزئین بدانیم. یعنی وسیله‌ای برای جلب نظرها و سلیقه‌های مختلف یا سوار

شدن بر روحیات نوستالژیک رایج.

سوم، بیانیه‌ای که ادعای ترسیم سیاست و تعیین جهت گیری برای دانشجویان چپ و انقلابی دارد هیچ اشاره‌ای به سیاست‌های محوری و پایه‌ای که می‌باید به منشور و مانیفست جنبشی برای انقلاب تبدیل شود نمی‌کند. در این بیانیه هیچ حرفی از مبارزه ریشه‌ای با بهره‌کشی و ستم‌های

انسان، حتی اگر شده به شکل قسمی، را پیدا کنند. فعلا دارند روی ایده یک هفته بی خوابی کار می‌کنند. اما در درازمدت می‌خواهند این دوره را به دو هفته افزایش دهند. مشکلی که تا به حال برای بیدار نگه داشتن سربازان داشته‌اند این است که باید از داروهای محرک و ضدخواب استفاده کنند که خود این داروها سطح هشیاری و حساسیت نسبت به محیط اطراف را کاهش می‌دهد. حالا به نظرشان رسیده که از طریق دستکاری روی بخش‌های مربوط به خواب در مغز این مشکل را حل کنند.

هدف آمریکا به عنوان یک امپراتوری سرمایه‌داری امپریالیستی اینست که ماشین کشتار و تجاوز نظامی‌اش را با در نظر داشتن افق درگیری‌های عظیم آینده کارآمدتر کند. سربازانی که یک یا دو هفته اصلا نخوابند و سطح هشیاری‌شان هم پایین نیاید می‌توانند تعداد به مراتب بیشتری از مردم یا از سربازان نیروهای رقیب را بکشند و سرزمین‌های وسیع‌تری اشغال کنند. مطمئنا این فقط دولت آمریکا نیست که در حال حاضر چنین پروژه‌ای را در دستور کار دارد. امپریالیست‌های دیگر نیز برای اینکه از دور مسابقه عقب نمانند پروژه‌های مشابه را کلید زده‌اند.

نکته اینجاست که دامنه استفاده سرمایه‌داری از این دانش و فن‌آوری‌ای که احتمالا در ارتباط با آن تولید خواهد شد فقط به تقویت ماشین کشتار در میدان‌های جنگ محدود نمی‌شود. چه کسی می‌تواند قول بدهد که نظام سرمایه‌داری از این دانش برای تولید کارگرانی که یک یا دو هفته اصلا نخوابند و یک کله کار کنند استفاده نخواهد کرد؟! چه کسی می‌تواند این انگیزه را از نظام سرمایه‌داری بگیرد که به فکر تولید مصرف کنندگانی نیفتد که ۲۴ ساعت و ۷ روز هفته (یا شاید ۱۴ روز پیاپی) کالاهای گوناگون را مصرف می‌کنند و منحنی فروش را به شکل اعجاب آوری بالا می‌برند؟! این که به واقع توان جسمی و روانی انسان‌ها برای تحمل فشار کار و یا مصرف تا چه حد است را کسی دقیقا نمی‌داند. اما نظام سرمایه‌داری نشان داده

که نگران عواقب مرگبار و ناشناخته‌ای که پروژه‌های سودآورش می‌تواند در بر داشته باشد نیست؛ هرگز نبوده است. بعد از انقلاب صنعتی در اروپا که با تشدید فشار کار و بالا بردن درجه بهره‌کشی از کارگران همراه بود دوره‌ای رسید که برخی از متفکران و برنامه‌ریزان سرمایه‌داری از تاثیرات منفی و زیان‌های درازمدت فشار کار بر جریان تولید و کسب سود صحبت کردند. اما این مقاومت و مبارزه کارگران از پایین و به ویژه پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و ارائه یک الگوی الهام بخش غیر استثماری به دنیا بود که قدرت‌های سرمایه‌داری را به تدریج ، اینجا و آنجا، مجبور کرد به کاهش ساعات و شدت کار تن دهند. علیرغم این گونه عقب نشینی‌های مقطعی که به سراسر دنیا هم تعمیم پیدا نکرد، انگیزه قدرتمند سرمایه به کسب سود عوض نشد. سرمایه همچنان دنبال به حداکثر رساندن سود و تلاش بی وقفه در مسابقه مرگ و زندگی با سرمایه‌های رقیب بوده و هست. این گرایش ذاتی سرمایه است. این میلیون‌ها نفری که مرتبا زیر چرخ‌های این ماشین له می‌شوند، سد راه آن نیستند. درست بر عکس. خون و عرق آن‌ها، سرعت حرکت این ماشین را بیشتر می‌کند. از نظر سرمایه‌داری، خواب انسان‌ها با حرکت شتابان سرمایه‌داری امروز خوانایی ندارد. یک وقفه غیر قابل توجیه است که باید فکری برایش کرد. بر همین مبنا الگوی کار و استراحت در دنیای امروز در حال تغییر است. تئوری بافان سرمایه‌داری حتی تلاش می‌کند به جای واژه مثبت استراحت از اصطلاح «بی‌عملی» یا «وقت تلف شده» استفاده کنند تا فرهنگ بردگی را جا بیندازند. طی سالیان سال نظام جهانی سرمایه‌داری موفق شده همه نیازهای زندگی بشر که ظاهرا نمی‌توان از آن‌ها گذشت (از گرسنگی و تشنگی گرفته تا اشتیاق جنسی یا تمایل به دوستی و ارتباط اجتماعی) را به کالا تبدیل کند و از آن سود بیرون بکشد. و حالا دارد برای خواب انسان‌ها خواب می‌بیند. ■

سعید سبکتکین

گذاشته‌اند نباید از ما انتظار داشته باشند که «مجامله‌ها و مجادله‌های جاری» را کنار بگذاریم. برای اینکه شیخ کمونیسم بر فراز ایران به گردش در آید، نیاز به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک صریح و علمی و عمیق با دیدگاه‌ها و سیاست‌های نادرستی است که کمونیسم را به یک سایه، به یک ادعا، تبدیل می‌کنند. ■ حمید محمص

دیوارها چگونه فرو می‌ریزند

معرفی فیلم «سربلندی» - انگلستان، محصول ۲۰۱۴



میان بگذارد تا فاصله‌ها بی‌معنی شود: «وقتی با دشمنی دست به گریبانی که به این حد از تو بزرگتر و قوی‌تر است و در میانه نبرد می‌بینی دوستانی داری که حتی از وجودشان هم خبر نداشتی... انگار دنیا را به تو داده‌اند».

دی فعالین گروه را به میان مردمش دعوت می‌کند و با ورود این گروه نامتعارف به اونلین، مبارزه در میان معدنچیان نیز شکل می‌گیرد. آیا کافی است حمایت از یکدیگر را قبول کنیم، هر کدام به هر آن چه می‌دانیم و باور داریم بچسبیم و صرفاً با هم مؤدب باشیم؟ آیا می‌توانیم از این فرصت برای شناخت هم استفاده کنیم؟ از هم یاد بگیریم؟ شناختمان را از یکدیگر و از دنیا بیشتر و عمیق‌تر کنیم؟ یا حمایت‌مان از یکدیگر فقط به یک مبارزه مشخص محدود می‌شود؟

وقتی دولت تاجر اعلام کرد که ۲۱ معدن زغال سنگ را تعطیل می‌کند و هر هفتاد و اندی معدن به تدریج تعطیل خواهند شد، سندیکا اعلام اعتصاب کرد. هدف اعتصاب صرفاً حفظ مشاغل بود و بقا خانه و زندگی. اگر هم فراخوانی داده می‌شد، فراخوان حمایت از «یک گروه اجتماعی» بود.

به درازا کشیدن اعتصاب، همسران معدنچیان را به وسعت به مبارزه برای کمک به ادامه اعتصاب کشاند، و این برای کارگران معدن که آلوده به تفکرات مردسالارانه بودند افت داشت. ولی خود همین مسئله نه تنها فشار گرسنگی را از روی اعتصابیون کم کرد و در نهایت انرژی و همبستگی را تقویت کرد بلکه در افکار عمومی جهان نیز تاثیر گسترده‌ای داشت. ورود همجنس‌گرایان به صف حامیان مبارزه ضربه دیگری به تفکر

شاید هم خود طرد شده‌های همین خانواده‌ها یابند.

اولین چالش گروه قانع کردن همجنس‌گرایان به جمع‌آوری کمک مالی برای معدنچیان است. سطل به دست در شهر می‌گردند و حمایتشان را فریاد می‌کنند. ولی این فقط بخشی از کار است. تحویل کمک مالی به سندیکا چالش دیگری است. دفتر مرکزی سندیکا و کمیته‌های محلی یکی پس از دیگری به محض شنیدن اسم گروه گوهی را قطع می‌کنند. بهتر نیست پول جمع‌آوری شده را به طور ناشناس تحویل دهند و پی کارشان بروند؟ ولی مارک و رفقاییش می‌دانند که این کار درستی نیست، که از آن چیزی که هستند خجالت زده نیستند. با پیگیری بسیار، شهرکی در برهوت جنوب ایالت ویلز پیدا می‌کنند. شهرکی به نام اونلین در منطقه معدنی دلیز که دست رد به سینه‌شان نمی‌زند و دی دونوان (پدی کُنسیدین) را که یک معدنچی روشن بین است برای تماس با «گی‌ها» می‌فرستد. از این ملاقات اتحادی شکل می‌گیرد که یکی از زیباترین فصول این اعتصاب تاریخی است.

سخنرانی دی در یکی از کلپ‌های همجنس‌گرایان لندن برای تشکر و برای تحکیم این اتحاد یکی از نقاط عطف فیلم است. کافی است احساسش را با شنوندگانی به ظاهر غریب و متفاوت در

* اعتصاب کارگران معدن انگلیس ماه مارس ۱۹۸۴ (اسفند ۱۳۶۲) شروع شد و تا مارس ۱۹۸۵ یعنی یک سال به طول انجامید. رویهم رفته در طی این مدت نزدیک به ۷۴ درصد از ۱۹۶ هزار کارگر معدن کشور در این اعتصاب شرکت داشتند. ۹۹٫۶٪ کارگران جنوب ویلز که این داستان در آن جا اتفاق می‌افتد اعتصابی بودند. اعتصاب علیرغم تاثیر عظیمی که بر جامعه گذاشت نتوانست جلوی بسته شدن معدن را بگیرد. بعد از پایان اعتصاب هم معدن یکی پس از دیگری بسته شد و با خصوصی سازی‌ها سرعت این تعطیلی‌ها بیشتر هم شد. هدف اعتصاب و رهبری سندیکا انقلاب و سرنگونی دولت نبود.

مردسالارانه بود. در این فیلم به خوبی می‌بینیم که چطور زنان در شکستن این پیشداوری‌ها پیشقدم می‌شوند. هفینا (ایملدا استاتون) زن کارگر میان‌سال است که معدنچیان جوان را به اختلاط با مهمانان لندنی تشویق می‌کند و در مقابل تحجر عناصر عقب مانده، سازش ناپذیر است. گوئن (منا تروسلر) زن مسنی است که ذهنش را بر ایده‌های نو نبسته. هم اوست که به اولین تلفن «گی‌ها» جواب می‌دهد و تا به آخر با دوستان تازه یافته‌اش می‌گوید و می‌خندد.

پیشداوری‌های آغشته به خرافات مذهبی در بین کارگران و خانواده‌هاشان بسیار است و این اتحاد از توطئه در امان نیست. ولی اتحادی که شکل گرفته نیز به راحتی شکسته نمی‌شود. وقتی روزنامه زرد «سان» با مقاله‌ای تحت عنوان «اتحاد معدن و منحرفین» راه جدیدی برای بدنام کردن اعتصابیون پیدا می‌کند و در عین حال باعث تشدید حملات به دفتر گروه در لندن می‌شود، فعالین ورق را به نفع خود بر می‌گردانند. کنسرتی تحت عنوان «معدن و منحرفین» بیشترین کمک مالی را برای اعتصابیون جمع می‌کند.

فیلم بر اساس یک داستان واقعی ساخته شده. واقعیتی که مدت‌ها بود در ذهن استفن پرسفورد (سناریو نویس) می‌جوشید ولی فکر نمی‌کرد کسی حاضر به ساختنش باشد. داستانی که با تشویق دیوید لیوینگستون (تهیه‌کننده) به یک سناریوی قدرتمند و با کارگردانی متیو وارکوس به فیلمی الهام بخش تبدیل شد که بسیاری آن را بهترین فیلم سال خوانده‌اند. قهرمانان فیلم، همچون زندگی واقعی بسیاریند. در میان ساکنین شهرک باید از شان (جسیکا گانینگ) نیز گفت. زنی جوان و شورشی که فوراً به یکی از سازماندهان تبدیل می‌شود و شوهرش را نیز به صفوف اول مبارزه فرا می‌خواند؛ از کلیف (بیل نابی) معدنچی ظریف و شاعر مسلک که علیرغم تمسخر «مردان»، مدافع همجنس‌گرایان است.

فیلم حول یک شخصیت نمی‌گردد و با شخصیت‌های فیلم از لابلای مبارزات شخصی‌شان و مبارزه متحدشان آشنا می‌شویم. می‌بینیم که چطور مبارزه عمومی راه را برای مبارزه در عرصه خصوصی باز می‌کند. جو در مقابل خانواده‌اش می‌ایستد، گتین (اندرو سکات) بعد از ۱۶ سال با مادرش صحبت می‌کند. مارک که زندگی‌اش با فعالیت اجتماعی معنی می‌شود با تردیدهای خود و رابطه مبارزه و زندگی شخصی دست و پنجه نرم می‌کند. و کلیف پا به سن گذاشته گی

ادامه در صفحه ۸

انقلاب کمونستی و خدا باوران

در حاشیه دیالوگ

پیرامون «انقلاب و دین»

در نیویورک

واقعیست؟
کمونسیسم چیست؟



تصویری از شرکت کنندگان در «دیالوگ» - کلیسای هارلم

زیر آن سقف جمع کرده بود. درجه‌ای از آگاهی سیاسی و انگیزه انقلابی علیه نظام موجود بر جمع حکم فرما بود. همانطور که کورنل وست به حاضران و همه کسانی که در گوشه و کنار دنیا این جلسه را مستقیماً دنبال می‌کردند اعلام کرد، اگر می‌خواهید در نبرد با امپراتوری ستمگر آمریکا پیروز شوید به رهبری مثل باب آواکیان و به این حزب یعنی حزب کمونیست انقلابی آمریکا احتیاج دارید. جمعیت حاضر اکثراً از صفوف داغ لعنت خوردگان جامعه و مبارزان انقلابی شناخته شده و روشنفکران روشن بین بودند. بسیاری‌شان در مبارزات نزدیک و دور در کنار هم مبارزه کرده بودند. کورنل وست و کارل دیکس یکی دیگر از سخنگویان حزب کمونیست انقلابی آمریکا به تازگی در جریان مبارزه توده‌ای علیه خشونت پلیس و قتل یک جوان سیاهپوست در شهر فرگوسن به همراه هم دستگیر شده و به یک سلول انداخته شده بودند. این جمعیت رنگارنگ از پرولترها و روشنفکران انقلابی و افراد مذهبی که در محلات فقیرنشین خود را همدوش و همسنگر جوانان تحت ستم و قربانی سیستم می‌دانند از شرایط زندگی فقر و بیکاری و نژادپرستی در آمریکا به تنگ آمده‌اند و خواهان تغییراتی ریشه‌ای هستند (هر چند درک‌های متفاوتی از این مقولات دارند). این شرایط مناسبی است که در عین تحکیم اتحاد حول مسائل سیاسی مبارزاتی، فرصت و امکان بحث‌های رک و راست حول مسائل ایدئولوژیک را هم بین مردم به وجود می‌آورد. این نیز جزئی لازم و تاثیرگذار از جریان وحدت - مبارزه - و تلاش برای دستیابی به وحدت در سطحی بالاتر در صفوف انقلاب اجتماعی است. ■

«آتش»

بین مردم رایج است هم لازم نیست. ولی مبارزه انقلابی برای سرنگونی حاکمیت و کسب قدرت با افق ساختن جامعه سوسیالیستی و شکل دادن به روابطی کاملاً متفاوت و نوین بدون مقابله با ایده‌ها و باورهای نادرست ناممکن است. اعتقاداتی که کار دنیا را به خواست خدا و قضا و قدر و قسمت مربوط می‌کند، بردگی و اطاعت کورکورانه و مرد سالاری و زن ستیزی را توجیه می‌کند، حس انتقام و قصاص را در بین مردم دامن می‌زند، و روحیه فرصت طلبی را در پس دعاها و صدقه‌ها رواج می‌دهد، شرکت آگاهانه و فعالانه مردم در انقلاب را محدود و مشروط و ناقص می‌کند. برای مبارزه علیه خرافات مذهبی، باید این توانایی و ظرفیت نهفته در مردم را درک کرد که می‌توانند حقیقت را جذب کنند. این توانایی در روند به پا خاستن در مبارزه و سرنوشت خود را به دست گرفتن تقویت می‌شود. اگر قرار است تعداد هر چه بیشتری از مردم آماده سرنگونی حاکمیت سرمایه و به دست گرفتن قدرت برای ساختمان سوسیالیسم باشند، بهتر است که از هم امروز برای پذیرفتن چالش‌های ایدئولوژیک آماده شوند. در جریان گفت و گوی آواکیان - وست، باب آواکیان به تفصیل انجیل و تورات و قرآن را به خاطر توحش، پدرسالاری، توجیه برده داری و خشونت علیه زنان به صلابه کشید. حاضران در این جلسه که احتمالاً بسیاری‌شان مذهبی بودند به حرف‌های صریح این رهبر کمونیست انقلابی گوش دادند. کورنل وست هم همینطور. رگ‌های گردن هیچکس از تعصب بیرون نزد. دشنامی به زبان آورده نشد. هیچکس سالن را به نشانه اعتراض ترک نکرد. چرا که یک تضاد بنیادین و واقعی همه را

ولی واقعیت این است که مبارزه با خرافه‌های دینی و تفکر تخدیر کننده مذهبی در فرایند آمادگی برای انقلاب ضروری است. مردم در مبارزاتی که علیه استثمار و ظلم و بی عدالتی می‌کنند، می‌آموزند و برای نبردهای بزرگ‌تر آماده می‌شوند. آشنایی با ایده‌های رهایی‌بخش و تفکر علمی و مبارزه با ایده‌های متحجر، نادرست و غیر علمی و باورهای اسارت بار و جاهلانه و کهنه بخش مهمی از این آموزش است. کمونیست‌ها مذهب را مسئله‌ای شخصی می‌دانند. در سوسیالیسم علیرغم کوتاه شدن دست مذهب و نهادهای مذهبی از همه عرصه‌های عمومی از قوانین مدنی و جزایی گرفته تا آموزش و پرورش و روابط زناشویی و خانوادگی، آزادی افراد در قبول یا رد باورهای ایدئولوژیک دینی تامین می‌شود. آزادی عمل به آیین‌ها و مناسک مذهبی در مورد گروه‌های خداباور گوناگون رعایت می‌شود. البته در صورتی که قانون اساسی جامعه را زیر پا نگذارند و به حقوق و آزادی‌های عمومی دیگران از جمله حقوق کودکان تعرض نکنند. این نه فقط در مورد ادیان شناخته شده و رایج بلکه در مورد سایر باورهای غیر علمی و عقب مانده موجود در میان توده‌ها هم صادق خواهد بود. بسیاری معتقدند که پيله کردن به اعتقادات مذهبی در صفوف مردم و طبقه کارگر شکاف ایجاد می‌کند و بهتر است روی مسائل مورد اتحاد متمرکز کنیم. باید به صراحت گفت که اگر به تغییری کمتر از انقلاب اجتماعی و آینده کمونیستی قانع باشیم و فقط بخواهیم خرده اصلاحاتی در وضع کنونی انجام شود، مبارزه با خرافات اهمیت چندانی ندارد. همانطور که مبارزه عمیق با روابط و ارزش‌های ستمگرانه دیگری که در

روز ۱۵ نوامبر امسال (۲۵ آبان) گفت و گویی بین باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا و کورنل وست، یکی از روشنفکران مسیحی سیاهپوست آمریکا که در مدرسه علوم دینی نیویورک، فلسفه و عملکرد مسیحیت را تدریس می‌کند در یکی از کلیساهای معروف محله هارلم (نیویورک) برگزار شد. این گفت و گو به طور زنده از طریق اینترنت قابل مشاهده بود. گفت و گوی آواکیان و وست از زوایای مختلف اهمیت داشت که در مطالب قابل دسترسی در اینترنت به آن‌ها اشاره شده و مسلماً جمع‌بندی‌های مختلفی نیز در مورد تاثیر آن و عکس العمل‌های مردم نسبت به آن خواهیم شنید. ولی یکی از نکات قابل توجه آن، برای کسانی که در ایران قصد انقلاب دارند مسئله مذهب و نفوذ آن در میان مردم و امکان اتحاد با جریانات و افراد مذهبی است. انقلاب و سرنگونی حاکمیت ظاهراً و حداقل در وهله اول، به طور مستقیم به باورهای ایدئولوژیک افراد شرکت کننده در آن مربوط نیست. هر چند در ایران به خاطر حاکمیت مذهبی، مسئله جدایی دین از دولت به عنوان یکی از خواسته‌های اولیه و مهم انقلاب مطرح است، ولی نمی‌توان انتظار داشت برای سرنگونی نظام حاکم اکثریت جامعه لامذهب شده باشند. نمی‌شوند. و کمتر کسی است که فکر کند می‌توان بدون افراد خداباور (و حتی برخی گروه‌های معتقد به مذاهب مختلف و اغلب تحت فشار) نظام را سرنگون کرد. در دو انقلاب روسیه و چین نیز بسیاری از کارگران و مردم فعال در انقلاب کماکان از مذهب و بسیاری از ایده‌های متعلق به گذشته گسست نکرده بودند و مقابله با این ایده‌ها جریانی پر فراز و نشیب را بعد از کسب قدرت طلب کرد.

باز هم طرح زن ستیزانه دیگری در مجلس ارتجاعی تصویب شد

اخیرا جمعی از زنان مبارز رادیکال چپ که تحت نام «زنانی دیگر» فعالیت می کنند، اطلاعیه روشنگرانه زیر را انتشار دادند. نشریه «آتش» باز تکثیر این اطلاعیه را هم زمان با «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» وظیفه خود می داند.

بالاخره مجلس مرتجع اسلامی طی چند مرحله طرح آمران به معروف و ناهیان از منکر را تصویب کرد و با تصویب دو ماده اخیر این طرح مبنی بر واگذاری اجرای آن به بسیج و الزامی بودن

که ریشه زن ستیزانه اسیدپاشی های اخیر را به خوبی می دانند: «سکوت حمایت از داعشی است» / «اسیدپاشی جنایت، قانونگذار حمایت» / «ای کمتر از داعشی اسید به ما می پاشی» و... رژیم غافلگیرانه ریحانه را اعدام می کند، ریحانه قربانی می شود اما نه تنها ایران که جهان واکنش نشان می دهد. همه می دانند کسی که در این جریان کشته شده «اطلاعاتی» بوده، با همه مصداق های فساد اخلاقی و مالی که نمونه های آن را در میان سران حکومتی و اطلاعاتی به وفور می بینیم.

طرح آمران به معروف و ناهیان از منکر، طرح تفکیک جنسیتی مشاغل و... اما زنان یک قدم عقب نمی نشینند. رژیم گشت ارشاد به خیابان ها گسیل می کند مردم پاسخ می دهند. نمونه اخیر در نمایشگاه مصلی تهران اتفاق افتاد. مردم به صورت جمعی به تذکر ماموران به دو دختر واکنش نشان دادند تا حدی که بالاخره مامورین مجبور به عقب نشینی شدند. در لرستان کار به برخورد فیزیکی و کتک کاری جوانان و ماموران امر به معروف کشیده می شود. آمار شهدای امر به معروف نیز روز به روز بالاتر می رود!

زنان کوبانی در همه جا نقل می شود، تصویر زن مسلح کوبانی به سمبلی برای رهایی زنان بدل می شود و آرمان های به فراموشی سپرده شده مبارزه و انقلاب را بار دیگر جانی تازه می بخشد. امواج رهایی خواهانه زنان کوبانی تمامی جهان را در بر می گیرد و تاثیرات چشمگیری بر روحیه زنان در ایران و جهان به جا می گذارد. در این مجموعه شرایط است که زن ستیزی تشدید می شود. خشونت علیه زنان جهانی است: در سرمایه داری غربی به شکلی و در بنیادگرایی دینی به شکلی دیگر، اما

آبشخور همه اشکال زن ستیزی یکی است: مالکیت بر بدن زن، بر زاینده گی زن و استفاده ابزاری از زن برای تولید و بازتولید مناسبات سرمایه داری مردسالار و مناسبات قدرت مدار سلطه.

در غرب زن به ایژه جنسی برای کسب سود در انواع صنعت سکس، پورنوگرافی، مدلینگ و تبلیغات تبدیل می شود. در خاورمیانه، داعش زنان را برده می کند و لیست قیمت های آنان را با افتخار به اطلاع عموم می رساند.

در آفریقا بوکو حرام زنان را می دزدد و همچون برده می فروشد. در افغانستان و پاکستان طالبان زنان را به اشکال مختلف به قتل می رساند. در ایران حکومت اسلامی زنان را دستگیر می کند، شلاق می زند، سنگسار می کند، اعدام می کند، به آنان اسید می پاشد، لایحه های پی در پی بر علیه آنان تصویب می کند. آری، ارتجاع یورش می آورد، اما زنان عقب نشینی نمی کنند.

«زنانی دیگر» ضمن محکوم کردن کلیه تعرضات زن ستیزانه حاکمیت، از جمله طرح اخیر آمران به معروف و ناهیان از منکر، در جهت رسیدن به رهایی کامل و جامعه ای عاری از هر گونه ستم و تبعیض از جمله ستم جنسیتی، تلاش می کند.

۲۱ آبان ۱۳۹۳

زنانی دیگر



به روز بالاتر می رود! رژیم طرح تفکیک جنسیتی مشاغل را تصویب می کند اما زنان سعی می کنند نه تنها در حیطه های مختلف شغلی حضور داشته باشند بلکه در مشاغلی که سیستم مردسالار دینی تا کنون جزو مشاغل مردانه محسوب می کرد نیز وارد شوند. رژیم رشته های تحصیلی زنان در دانشگاه ها را محدود می کند اما زنان هر ساله، آمار بالای کنکور دانشگاه ها را به دست می آورند، رژیم طرح های تفکیک جنسیتی را در همه عرصه ها به پیش می برد اما زنان روابط نهی شده از جانب رژیم را دامن می زنند: میزان همزیستی های خارج از ازدواج در سال های اخیر به ویژه در شهرهای بزرگ به نحو قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. زنان نشان داده اند به رغم تلاش های مذبوحانه حکومت اسلامی، عرصه هایی را که طی این سال ها با سخت جانی و به بهایی گزاف به دست آورده اند از دست نمی دهند. از سویی دیگر، اخبار مبارزات دلیرانه

رژیم با دستگیری، کتک کاری و اسیدپاشی سعی در تحمیل حجاب اجباری دارد ولی زنان جسورانه در خیابان ها با پوشش خود رژیم را به چالش می گیرند. زنان با مقاومت خود نه تنها حجاب اجباری را به سخره می گیرند بلکه کلیه نقش های اجباری مردسالارانه را که حکومت به آن ها تحمیل می کند، نفی می کنند. رژیم پیاپی طرح های ضد زن در مجلس تصویب می کند: طرح تعالی خانواده

اجرای آن برای تمامی اماکن و مراکز عمومی و خصوصی، زنان را آماج تعرض زن ستیزانه دیگری قرار داد. حاکمیت، به موازات دربوزگی از غرب اختناق و سرکوب در داخل را تشدید می کند، اما هر اندازه فشار بیشتر می شود جرقه های اعتراضات مردمی نیز افزایش می یابد. رژیم اسید می پاشد مردم اعتراض می کنند: در تظاهرات اصفهان و تهران مردم با شعارهای خود مستقیما رژیم را هدف قرار داده و نشان دادند

می ایستد و با سماجت بر افکار کهن غلبه می کند. بدون پیشداوری به تماشای فیلم بنشینید، بخندید، گریه کنید، به هیجان بیایید و به امکانات نامحدود مبارزه بیاندیشید. ■ سیما توکلی

جمع آوری کردند و پر جمعیت ترین صف در تظاهرات «سربلندی» سال ۱۹۸۵ صف معدنچیان بود. ولی «سربلندی» درباره جسارت نیز هست. جسارت گروهی بسیار کوچک که با تضادهای درون و بیرون به مقابله

ابتکار از جانب چند جوان همجنس گرا به پیش گذاشته شد و تغییری مهم هم برای کارگران معدن و هم برای جامعه همجنس گرایان انگلستان به وجود آورد. به طوری که بیشترین کمک های مالی برای اعتصابیون را همجنس گرایان

دیوارها....
بودن خود را اعلام می کند. «سربلندی» فیلمی درباره اتحاد است. اتحادی نامتعارف که از جایی غیر منتظره آغاز شد. این کارگران نبودند که دست اتحاد دراز کردند.

شما را به همکاری دعوت می کنیم:
با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنجها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی، به پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.